



<https://fa-ir.facebook.com/pages/%D8%B9%D8%B5%DB%8C%D8%A7%D9%86/154427327919741>

<http://nashriyeosyan.wordpress.com/>

<https://telegram.me/nashriyeosyan>

https://www.facebook.com/osyan.zan?hc_ref=PAGES_TIMELINE&fref=nf

osyan.osyan@gmail.com

اول ماه مه و انتخابات طبقه حاکم

اتفاق افتاد و ضرب و شتم توسط مأموران نیروی انتظامی و شهرداری که گاه به مرگ کارگران می‌انجامد، دستمزد کسانی است که شریان گردش اقتصاد دنیا در کار آن‌ها جریان دارد.

در حالی که میلیارد میلیارد صرف تسلیحات نظامی در جنگ‌های منطقه‌ای دور و بر از جمله سوریه و لبنان و یمن می‌شود، میلیاردها تومان صرف بازسازی مکان‌های مذهبی در ایران و عراق و سوریه می‌شود و نهادهای مالی دولتی و مذهبی مثل بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، کمیته امداد و آستان قدس رضوی و ... جزو ثروتمندترین نهادها هستند، بچه‌هایی هستند که به خاطر ده هزار تومان هزینه ماهانه نمی‌توانند به مدرسه بروند، زنان و مردانی که کارتن خواب و گور خواب هستند، انسان‌هایی هستند که از امکانات بهداشتی و درمانی محرومند و حتی هزینه درمان خود را ندارند و کسانی که با مشقت می‌توانند یک وعده غذا در روز بخورند.

در حالی که سرمایه‌داری روز به روز گسترش پیدا می‌کند و در دورترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای دنیا که مردمش از نیازهای اولیه خود نیز در مضیقه هستند، رخنه می‌کند، میلیون‌ها انسان در هر لحظه برای زنده ماندن از جنگ در حال جابجایی هستند، میلیون‌ها نفر به امید زندگی بهتر جانانشان را هزینه می‌کنند، هزاران نفر در جنگ قدرت سرمایه‌داران جانانشان را از دست می‌دهند و هزاران نفر دیگر در خطر از دست دادن جان خود به دلیل قحطی و گرسنگی قرار دارند. میلیون‌ها نفر در این دنیا از جمله در ایران کار می‌کنند که فقط زنده بمانند، نه اینکه زندگی کنند. زندگی کردن برای خیلی‌ها معنایش را از دست داده است. ساعت‌های طولانی کار، مسافت‌های طولانی محل کار و زندگی، دستمزدهای پایین و شرایط سخت کاری حتی فرصت دیدن اعضای خانواده را از خیلی‌ها گرفته است. کلماتی مثل زیر خط فقر، اقتصاد مقاومتی، حاشیه نشینی، کارتن خوابی، ارتش بیکاران، تحصیل کرده بیکار، شکاف فاحش طبقاتی، استعمار، و ... آن‌قدر در طول روز برای مردم تکرار می‌شود که کم کم عادی شده و این خطرناک است. تسلیم شدن و تن دادن به شرایطی که بر مردم تحمیل می‌شود خطرناک است. شرایطی که بر دنیای امروز و زندگی انسان‌ها و محیط زیست حاکم است از سر تقدیر و اجبار نیست بلکه ناشی از کارکرد و ساختار نظام سرمایه‌داری است. این نظام برای اینکه رشد کند و سر پا بماند باید استثمار کند، تخریب کند، اجحاف کند و انباشت نماید. اما این‌ها به معنی این نیست که مردم محکوم به چنین شرایطی هستند و این شرایط همیشگی و تغییرناپذیر است. از سویی دیگر امید به بهبود شرایط در این نظام نیز انتظاری بیپایه است که جز سر خوردگی و تسلیم شدن و گردن نهادن به آن یا پشت سر ستمگران قرار گرفتن نتیجه‌ای نخواهد داشت. چرا که بنیان سرمایه‌داری بر استثمار بنا شده است و اگر قرار باشد آن را فاکتور بگیرد نابود خواهد شد. اگرچه گاهی ناچار است که امتیازاتی بدهد ولی این هم در راستای حفظ و ثبات سیستمش است و نه منافع مردم.

بنابراین تنها راه برای خلاصی از این وضعیت، تغییر آن است. اما نه تغییر از نوع انتخاباتی. اینکه احمدی‌نژاد باشد یا نباشد، روحانی خوب

اول ماه مه روز جهانی کارگر است. درباره این روز صحبت می‌کنیم نه فقط به این دلیل که نیمی از کارگران جهان را زنان تشکیل می‌دهند، بلکه به این خاطر که این طبقه سوژه تاریخ است و رسالتش و رهایی‌اش در گرو رهایی همه مردم است. طبقه‌ای که فارغ از جنس، رنگ، نژاد، سن و ملیت در هر گوشه از دنیا حضور دارد و نبض تولید در کار آن‌ها می‌زند. طبقه‌ای که بخش وسیعی از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهد و بخش عظیمی از ثروت دنیا را تولید می‌کند اما مالک آن نیست و در دست اقلیتی از سرمایه‌داران قرار دارد و خود کمترین و ناچیزترین سهم را دارد و همین است که او را سوژه تاریخ می‌کند و رها کننده بشر. طبقه کارگر نه به این دلیل که تحت استثمار و ستم است و فقیر و نادر است اهمیت دارد، بلکه، تضاد بین کاری که او انجام می‌دهد که «تولید اجتماعی» نام دارد و تصاحب و کنترل ثروتی که از این تولید شکل می‌گیرد و در اختیار طبقه کوچک سرمایه‌دار قرار می‌گیرد که «مالکیت خصوصی» نامیده می‌شود، پرولتاریا را در این موقعیت قرار داده که بتواند خود و همه دنیا را به رهایی برساند. این تضاد، مهم‌ترین، ریشه‌ای‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین تضاد در دنیای کنونی و در عصری است که سرمایه‌داری بر دنیا حاکم است. پراکندگی و وسعت پرولتاریا در قرن حاضر حد و مرزی ندارد و طبقه کارگر فقط به کسانی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند خلاصه نمی‌شود. کارگران فصلی، کارگران ساختمانی، کارگران خدماتی، کودکان کار، کولبران، دست‌فروشان و میلیون‌ها نفری که به عنوان کارگر غیررسمی شناخته می‌شوند، بخشی از طبقه وسیع پرولتاریای امروز را تشکیل می‌دهند. جهانی شدن سرمایه و نفوذ و رخنه به هر گوشه از جهان در این پراکندگی و وسعت بی‌تأثیر نبوده است و سرنوشت میلیون‌ها نفر از مردم را به هم متصل کرده است. سرمایه‌داری چنگال‌های تیزش را تا دورترین نقاط دنیا از فقیرترین کشورهای آفریقا و امریکای جنوبی تا آسیا و خاورمیانه گسترده و بر جان و تن میلیون‌ها کارگری که تولید ثروت می‌کنند فرو برده است. کارگرانی که نه امنیت جانی دارند و نه مالی. با دستمزدهایی که می‌گیرند از پس اولیه‌ترین نیازهای زندگی بر نمی‌آیند. حاشیه نشینی، زاغه‌نشینی و گتوها هر روز در حال گسترش است و بر تعداد جمعیتشان اضافه می‌شود.

سال گذشته بیشترین اعتصابات کارگری در چند ساله اخیر را در ایران شاهد بودیم که به دلیل عدم پرداخت حق و حقوق چندین ماهه یا اخراج و یا تعطیلی کارخانه‌ها و بیکارسازی‌های گسترده صورت گرفت. اما نتیجه آن جز دستگیری و سرکوب چیز دیگری نبود. به همه این‌ها باید بیکاری هزاران کارگر روز مزد و بدون قراردادی که امروز سر کارند و فردا اخراج و تعدیل می‌شوند و دست‌فروشان که توسط مأموران شهرداری تحت عنوان سد معبر اجازه کار از آن‌ها گرفته می‌شود یا اجناسشان ضبط می‌شود و زنان دست‌فروش مترو که دائم در حال فرار از دست مأموران مترو هستند و کارگران فصلی که معلوم نیست چند ماه در سال کار داشته باشند یا نه را هم اضافه کرد و همه این‌ها گاه نتایج غیرقابل جبرانی دارد. از هم گسیختگی خانواده‌ها، خودسوزی کارگران بیکار شده و اخراج شده که در سال گذشته چندین مورد

روشنک
مینو

اعتراض یا سهم خواهی؟

به دنبال اعتراضات گسترده‌ای که در سال‌های اخیر از سوی معلمان شکل گرفته و واکنش‌های مسئولین مربوطه به آن‌ها، مدتی قبل یک سخنرانی از طرف سکینه الماسی در حمایت از معلمان در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد که مورد توجه مخاطبین قرار گرفت. سکینه الماسی که متولد سال ۵۷ است و در زمینه‌ی مددکاری اجتماعی تحصیل کرده و هم اکنون دانشجوی اقتصاد توسعه در مقطع دکتری است، تجربیات متعددی در عرصه‌های اجتماعی بالأخص کاندیداتوری در انتخابات مجلس شورای اسلامی دارد. او در ابتدای صحبت خود بیشترین افرادی که در جنگ ایران و عراق کشته شده‌اند را از قشر معلمان و دانشجویان می‌داند و انتظار خودش و معلمان را سهم بیشتر آن‌ها در برخورداری از مزایای مالی می‌داند و به دنبال این صحبت‌ها به شکل‌های گوناگون به رانت‌خواری و فساد مالی مسئولین بلندپایه اشاره کرده و آن‌ها را در مورد انتخابات و خیل عظیم معلمان که چه در زمینه‌ی تبلیغ و چه شرکت میلیونی، نقش گسترده‌ای در دمیدن به تنور انتخابات دارند، تهدید به عدم حضور می‌کند.

وضعیت معلمان و به‌طور کلی فرهنگیان در طول حاکمیت جمهوری اسلامی، وضعیتی تحت ستم بوده و این قشر همواره جزئی از قشر زحمت‌کش جامعه‌ی ایران هستند و در مواردی عدم رضایت آن‌ها از وضعیت شغلی‌شان باعث می‌شود که دانش‌آموزان و عرصه‌ی آموزش دچار کیفیت نامطلوب شود. از دیگر سو حاکمیت از پایان جنگ عراق تا به امروز از خانواده‌های شهدا حمایت ویژه داشته و در هر فضایی برای آن‌ها امتیازهای خاصی در نظر گرفته است. به حدی که حداقل نسل دهه‌ی شصت، به دنبال این مزایا در بعضی موارد آرزو داشتند که فرزند یک «شهید» باشند. پس ادعاهای سکینه الماسی در مورد سهم نبردن قشر معلمان از سفره‌ی انقلاب به نظر یک ادعای غیرواقعی است. بیشتر می‌توان گفت که سهم آن‌ها نسبت به سهم افرادی که او از آن‌ها تحت عنوان آقازاده‌ها نام می‌برد، کمتر است. بنابراین دعوا بر سر سهم بردن از سفره

ادامه در صفحه ۸

است یا دیگری، اینکه اوباما رفت و ترامپ آمد. این انتخابات، انتخابات طبقه حاکم است. بازی بزرگان است. هیچ نفعی برای مردم ندارد. اگرچه در این دوره مردم را به هم پاس می‌دهند. یکی وعده یارانه بیشتر می‌دهد و دیگری اشتغال‌زایی. آن یکی عظمت طلبی مردمش را وعده می‌دهد و دیگری از مصالح ملی حرف می‌زند. عکس زنان بدحجاب که طرفدار این کاندیدا و آن کاندیدا هستند به عنوان تبلیغات در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود. تا قبل از آن و احتمالاً بعد از آن همان زنان و دختران را باید در بازداشتگاه وزرا ملاقات کرد. تقریباً همه کاندیداها بر مشکلات اقتصادی که دغدغه مهم مردم است انگشت می‌گذارند و برنامه‌های خودشان را ارائه می‌دهند اما همانطور که در طی چهل سال گذشته نسل‌های مختلف دیده‌اند، برنامه‌ها در جهت تأمین منافع همان اقلیت حاکم است. از هر جناحی که باشد فرق ندارد. این‌ها در دوره‌های انتخابات فقط از رأی مردم برای به رخ کشیدن مشروعیتشان در مقابل همان مردم استفاده می‌کنند و خیلی‌ها هر بار فریب وعده و وعیده‌های آن‌ها را می‌خورند و به جنایتکاران رأی می‌دهند. همانطور که زنان، سیاهان، مهاجران و کارگران در امریکا علیرغم اینکه ضدیت ترامپ با همه آن‌ها مشخص بود به او رأی دادند. چون فریب وعده‌هایش را خوردند.

مردم باید آگاه شوند که نباید فریب بازی بزرگان را بخورند و این وظیفه نیروهای آگاه، انقلابی و روشنفکران متعهد است که مردم را آگاه کنند. با خرافه و مذهب و دروغ و وعده‌های پوچ عوام‌فریبی می‌کنند. راه تغییر وضعیت حاکم تنها انقلاب است. راه خلاصی از تبعیض نژادی، ستم ملی، استثمار کارگران، ستم بر زنان، جنگ، خشونت پلیس و دستگاه قضایی و اطلاعاتی، از بین رفتن محیط زیست، فاصله طبقاتی، اعتیاد، فقر و هزاران مصیبت دیگر در از بین بردن نظامی است که اقلیت بر اکثریت حکومت می‌کند. راه حال در کم کردن و تعدیل این فاصله طبقاتی نیست بلکه در محو کردن آن است. هدف، باید استقرار جامعه‌ای باشد که در آن استثمار، ستم، تبعیض، و تحقیر نباشد. جامعه‌ای که هیچ فرد و طبقه‌ای مالک کار، تن و فکر افراد و طبقات دیگر نباشد و مردم بر زندگی و سرنوشت خود حاکم باشند. مذهب و خرافه مسیر زندگی مردم را تعیین نکند. برای رسیدن به چنین جامعه‌ای نیاز به یک انقلاب است. انقلابی که بنیان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه امروز را دگرگون کند و برای این کار در ابتدا باید بدانیم، چرا به انقلاب نیاز داریم؟ هم اکنون چه باید بکنیم؟ و چگونه می‌توانیم دشمن را شکست دهیم؟ و برای دانستن این‌ها باز هم نقش نیروهای انقلابی و مبارز و روشنفکران مهم است که به مردمی عاصی از شرایط موجود این‌ها را آموزش بدهند و آن‌ها را رهبری و سازمان‌دهی کنند.

باید امسال در کنار تمام کارگران بایستیم و دست در دست آن‌ها علیه سیستم ستم و استثمار اعتراض کنیم. با صدای بلند اعلام کنیم که ما رأی نمی‌دهیم. ما به هیچ جنایتکاری رأی نمی‌دهیم. ما علیه وضعیت موجود خواهیم بود. §



زیبایی، دینامیک یا سکون؟

ش.
سرافراز

تبدیل به عاملی برای آسیب دیدن زنان از جنبه‌های روانی، اجتماعی و اقتصادی شده است.

در این میان، ایران به خاطر داشتن وضعیت اجتماعی منحصر به فرد در جهان که از یک سو نظام ایدئولوژی بر آن حکومت می‌کند که با بخشی از آزادی‌های فردی به شدت در تقابل است و از سوی دیگر باورها و کنش‌های اجتماعی که خاص سیستم فرهنگی ایرانی است (که البته همین سیستم فرهنگی هم برخاسته از نظام حاکم است) به رواج نوعی خاص از زیبایی دامن می‌زند که آرایش زن‌ها بیان نمادینی از نوعی آسیب‌دیدگی اجتماعی می‌شود که با خود پیامدهای فراوانی را به دنبال دارد.

دختر جوانی ساعتی زودتر از خواب برمی‌خیزد که وقت داشته باشد تا با دقت خط چشم و سایه پشت چشمش را بکشد. با دقت موهایی که تازه بر صورتش رویده‌اند را از نظر بگذراند و میلیمتر به میلیمتر پوستش را از پوشش انواع پودرها و کرم‌های گریم کنترل کند. انواع

زنی جذامی رو به روی آینه به چشمانش سرمه می‌کشد در حالی که بخشی از صورتش به خاطر این بیماری از بین رفته است. این سکانسی از فیلم «خانه سیاه است» ساخته فروغ فرخزاد است که خود او از این سکانس به عنوان اتفاقی بسیار ناب و زنانه در مورد زیبایی و آرایش که زنان به آن علاقه‌مند هستند، یاد می‌کند.

از هر منظری که در طول تاریخ به زن نگریسته شده مثل هنر، ادبیات، اساطیر، انسان‌شناسی و فمینیسم، از طرح موضوع آرایش که همیشه بخش جدا نشدنی وجود زنان به حساب می‌آید غفلت نشده است.

پرداختن به این موضوع که چرا زن‌ها بیش از مردها علاقه‌مند به خودآرایی هستند موضوع مهمی است. آرایش جدا از اینکه ره آورد زیبایی برای زنان دارد می‌تواند به نحوی نمایشگر نمادها، رسوم، ایده‌ها و حتی بیانگر طرز فکر خاصی از یک نظام فکری باشد.

در دنیای امروز زیبایی منحصر به خلق یک چهره زیبا نیست بلکه ایجاد اندام متناسب، دهه‌ها گونه جراحی‌های پلاستیک به منظور تغییر در بعضی از ساختارهای صورت و اندام‌ها، دهه‌ها نوع رژیم غذایی، صدها گونه نرمش و حرکت، محتوای زیبایی را در عصر حاضر متغیر ساخته است.

سلطه پدیده مد می‌تواند انواع خاصی از آرایش و لباس و ابعاد و سازه‌های خاصی را برای بدن پیشنهاد بدهد که معیارهای زیبایی را در سطح جامعه به کلی دگرگون کند. حال جدا از آنکه جامعه‌شناسی مد می‌تواند توجیهاتی درباره بروز یک پدیده خاص در سطح جامعه و فراگیری آن از سوی قشری خاص داشته باشد، آرایش و آراییدن زن‌ها در ایران دیدگاهی آسیب‌شناسانه را طلب می‌کند.

اگر در جامعه‌ای آراییدن زن‌ها به امری ناشناخته و آزار دهنده تبدیل شود که زن‌ها بیش از آنکه از آن بهره‌مند شوند خود متضرر واقعی آن باشند و بهایی که برای آن می‌پردازند بر ساختار جسمی و فکری آن‌ها تأثیر سوء بگذارد جای تأمل جدی دارد.

این مقاله درصدد آن است که بتواند بخش‌هایی از آسیب‌هایی که در این مکانیسم شکل می‌گیرد را، مورد بررسی قرار دهد.

متأسفانه عاملی که می‌توانست نشاط روحی جنس زن در درجه اول و به تبع آن جامعه را تأمین کند به دلایلی که شرح آن خواهد رفت





جنبه دیگر در قالب این سؤال است که آیا یک خواست جنسی از سوی مردهای این جامعه وجود دارد که آرایش زن‌ها را این چنین دچار تغییر نموده است؟

در نظام‌های مردسالارانه متأثر از نحوه برخورد مردها، این فکر به زن‌ها القا می‌شود که وقتی جایی برای نمایش خرد و عقلانیت نباشد و برای این موضوع بهایی از سوی جامعه پرداخت نشود، همواره دست اول‌ترین جاذبه همین جاذبه‌های ظاهری است. در مقام یک ابژه اروتیک و جنسی ماندن مهم‌ترین دستاورد یک نظام مردسالار است که به باورهای خردمندانه در مورد زنان بی‌توجه است. زنان برده این طرز فکر می‌شوند و متأسفانه، متأثر از فضای خواست‌های جنسی مردسالاری به این باور می‌رسند که برای بهره‌مند شدن از قطب‌های قدرت مردانه، ابزارهای اغواگری جنسی در پیشبرد مقاصد معمول زندگی، کار، مشارکت‌های اجتماعی و ازدواج بسیار قدرتمندانه‌تر از مهارت‌های عقلانی عمل می‌کند!

سومین و مهم‌ترین جنبه زیبایی به شرحی که در تاریخ کنونی ما ساری و جاری است سلطه بی‌چون و چرای سرمایه‌داری است که به چنین تجارت مسخ‌کننده‌ای در مورد موضوع زیبایی دست یازیده است. سرمایه‌داری بی‌رحمی که زیبایی را عین خوشبختی به افراد جامعه القا می‌کند زیبایی آن هم از نوعی که فشن‌ها و پدیده‌های مد آن را ارائه می‌کنند و در زوروق‌های هالیوودی و صنعت ستاره‌های پاپ و سلبریتی‌ها پیچیده می‌شود! همه جا صحبت از نوع خاصی از زیبایی است که اگر با آن همسو نشویم از قافله زیبایی عقب افتاده‌ایم. ۸۰ درصد تبلیغ رسانه‌ها دعوت بشریت به لاغری و زیبایی و مصرف انواع محصولات زیبایی اعم از کرم و مواد آرایشی و چه است و سلطه این تبلیغات را حد و مرزی نیست. اگر وارد یک باشگاه ورزشی بشویم به ما نسخه هزار جور روش برای لاغری و شاداب شدن پوست و سبزه مطلوب اندام‌ها و غیره داده خواهد شد الا پیام اصلی ورزش که موضوعی برای سلامتی است!

جراحی‌های زیبایی به قدری به مشاغل پول‌سازی تبدیل شده‌اند که آرمان و ایدئال بسیاری از دانشجویان رشته پزشکی را دچار تغییر کرده است. گاهی می‌شنوی بیش از ۱۰۰ عمل بینی در هفته؟؟؟ انجام می‌شود. خیلی عجیب نیست که شما برای درمان یک بیماری مثلاً ساده پوستی به مطب یک متخصص پوست مراجعه کنید و در آنجا با انواع پیشنهادات برای بوتاکس، چین چروک، لیزر موهای زائد و لیفتینگ پوست و پاک‌سازی و... بمباران نشوید!!

فرایندهای زیبایی سازی منوط به بازسازی هستند. مثلاً استفاده از یک ماده برای بوتاکس و پروتز دوباره باید بعد از چند ماه تمدید شود و این شهید شیرین به کام بازار سرمایه‌داری است.

چرا ایران یکی از بزرگ‌ترین بازارهای این سوداگری نباشد؟ در این قسمت از جغرافیای دنیا به دلیل حضور یک نظام ایدئولوگ، همه چیز در حیطه آزادی‌ها و انتخاب‌های فردی برای شهروندان خاصه زنان دچار ممنوعیت‌های خاص می‌شود و طبیعی است که سمت و سوی انتخاب‌های افراد شکل بیمارگونه می‌گیرد. مصرف بیشتر و بیشتر برای ساختن ایده آلی که اینجا حکومت با آن در تعارض است. عقده‌ای تمام نشدنی در برابر هر آنچه از آن بازداشته شده‌ایم و حرص بیشتر و بیشتر برای دستیابی به آن. §

سایه‌ها و روژ لب‌ها و مدادها با برندهای مختلف باید آرایش اغراق شده او را تأمین کند. این آرایش با آنچنان دقت و وسواسی انجام می‌گیرد که گویی دیدگان آدم‌های بیرون، پوست او را با ذره‌بین خواهند نگرست. شاید بیش از یک ساعت و همه این‌ها برای حضور در یک مراسم خاص نیست و به عملی روزمره تبدیل شده است. حالا باید لباسی را پوشید که تنگ و چسبان است و پوشاندن گنی که بدن او را می‌فشارد برای اینکه این پوشش زیباتر جلوه کند. کفش‌ها و دیگر چیزها پیش از آنکه کارکرد خاص خود را دنبال کند باید در جهت تأمین این نوع زیبایی باشد. در پشت ذهن این دختر جوان که خود را جلوی آینه برانداز می‌کند شاید دغدغه عمل بینی باشد. احساس نیاز به پروتز کردن سینه‌هایش باشد. احساس به لاغرتر شدن بیشتر و بیشتر، کاشت ناخن، تاتو ووووووو و این داستان زیبا شدن و زیبا ماندن برای طیف زیادی از زنان و دختران یک دغدغه شده است. اعتماد و باور به چهره و بدن خود در طیف کثیری از زنان ایرانی به شدت دچار آسیب شده است.

اما چرا عده زیادی از زنان و دختران پذیرای چنین تفکری برای زیبا ماندن می‌شوند؟ خاصه در جایی که موضوع به انواع عمل‌های جراحی برای زیبایی می‌رسد که برای عده کثیری از آنان آسیب‌ها و مخاطرات این موضوع نیز شناخته شده است. با این حال تداوم این موضوع امر مبهمی جلوه می‌کند!

سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم خود از آرایش‌های خود آزارانه‌ای در طول تاریخ یاد می‌کند. مثلاً لباس‌های پر از والان و فتری که لیدی‌ها در قرن ۱۶ در دربار لویی‌های فرانسه می‌پوشیدند و به کلی حرکت و عملکرد آن‌ها را محدود می‌کرد.

در فاصله دو دهه قبل، مدهایی مثل باربی و توینگ سراسر دنیا را درنوردید. در اروپا آمار دختران جوانی که به خاطر لاغر شدن آن هم به شکل باربی، به رژیم‌های سخت رو می‌آوردند و دچار سو تغذیه‌های عجیبی می‌شدند قابل تأمل گردید و اعتراضات زیادی از سوی انجمن‌هایی که به نحوی مدافع حقوق و منافع زنان بودند برانگیخته شد.

دغدغه‌های زیبایی زنان ایرانی از چند منظر قابل توجه است:

اولین مورد اینکه صورت زن‌های ایرانی به عنوان تنها قسمتی از بدنشان که قابل نمایش است و سانسور پوششی بر آن تعلق نمی‌گیرد، عرصه عقده‌گشایی بر حجاب تحمیلی از سوی ایدئولوژی حاکم می‌شود که در طول تاریخش با این مورد بسیار سخت‌گیرانه برخورد کرده است. حقارت‌هایی که از مدارس و خانواده شروع می‌شود و در سطح جامعه به اوج می‌رسد. یک دختر نوجوان می‌تواند متأثر از فشار پدیده مد خانواده‌اش را برای یک جراحی بینی که اصلاً ضرورتی ندارد کاملاً متقاعد کند. در جایی که سرسپردگی ایدئولوژیک به ارکان حاکمیت از اولین روزهای ورودمان به دنیای مدرسه و جامعه همواره بر ما تحمیل می‌شود و هر گز در این وانفسا، نشانی از توجه و باور به خود شخصی و عزیز داشتن ((من)) وجودی نیست، طبیعی است دختر نوجوان ما تاب تحمل چهره خودش را در آینه ندارد و به دنبال شبیه شدن به چیزی از بیرون می‌گردد؟؟ و چه کسی باید توان اعتماد به نفس مخدوش شده این نسل را بر دوش بکشد؟؟ جامعه‌ای که به او می‌گوید اگر زیبا نباشی پذیرفته نمی‌شوی؟ آن هم زیبایی با این معیارهای عجیب!

مطلب ارسالی جنون ماهانه!

یک تجربه

بود و تعریف می‌کرد که پدرش هر روز او را برای نماز بیدار می‌کند و در این ایام وقتی می‌آید سراغش و او می‌گوید نمی‌توانم نماز بخوانم پدرش به طنز می‌گفته این روزها یکپارچه سرخ بزن بالای تخت. برایم عجیب بود که در خانه آن‌ها این مسئله عیبی ندارد.

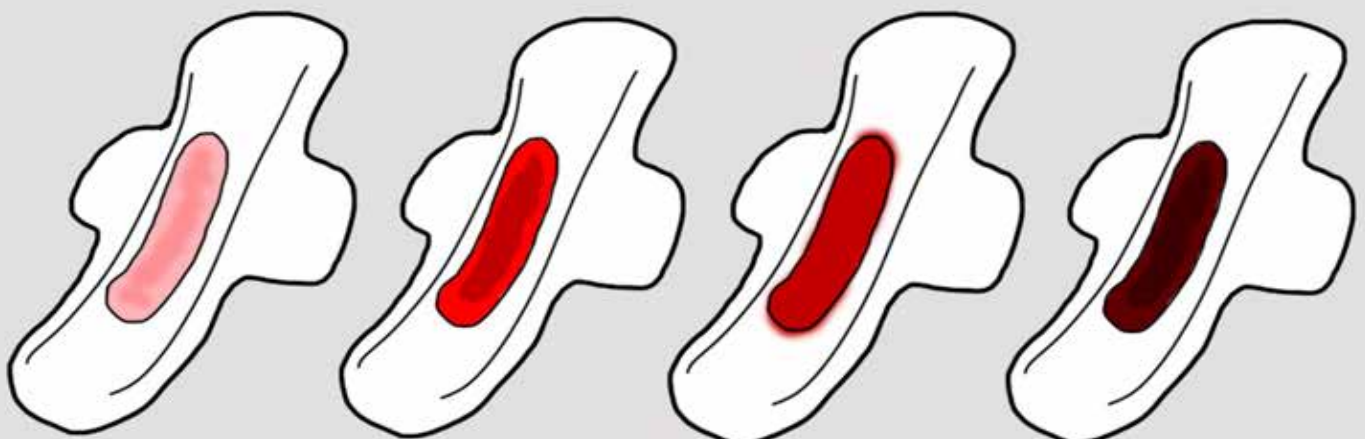
آن روزها ماجرای نماز نخواندن در این ایام خیلی برایم عجیب و دردناک بود. با خودم می‌گفتم مگر چه عیبی در وجودم است که نباید با خدا حرف بزنم؟ گذر ایام و دانشجو شدن و زندگی و مشاهده مواجهه تمام دختران با این پدیده، روند اتفاق ماهانه را برایم راحت‌تر کرده بود تا در سال ۸۳ با کتابی به نام «از نشانه‌شناسی تا معنا» ترجمه و گردآوری «مانی حقیقی» آشنا شدم. حقیقی در این کتاب مجموعه مقالاتی از اساتید زبان و نشانه‌شناس آورده بود و مقاله‌ای از ژولیا کریستوا با نام زمان و زنان، زندگی من را متحول کرد. این فیلسوف بلغارستانی با بررسی تاریخی و استدلال فلسفی بیان می‌کرد که زنان با توجه به رخداد ماهانه در بدنشان، به زمان، نگاهی دایره‌گونه دارند و با طبیعت که خودش چرخش‌های فصلی سالانه دارد ارتباط بی‌واسطه‌تری دارند و زمان خطی که شامل تقویم‌ها و تاریخ سرشار از فتوحات مردانه است همگی حاصل نگاه مردسالارانه و سلطه‌گرانه است. آن مقاله من را به طبیعت و وجودم نزدیک کرد و

کردند تا به ذهنم رسید سراغ فرهنگ عمید و معین بروم. باز هم خیلی گیج بودم تا بالاخره روزی این اتفاق عجیب را تجربه کردم و لکه‌ها روی لباس زیرم معلوم شد. یادم است آن روزها دختر دایمی کوچکم تازه زبان باز کرده بود و به قرمز می‌گفت گرمز. برای این که شرم خودم از بیان مطلب را بگیرم، گفتم مامان شورت‌م گرمز شده و مادرم رنگش پرید و با ناراحتی گفت: «اها! به این زودی؟ نمی‌دانستم دیر یا زود رخ دادنش چه فرقی داشت؟ مادرم هم هیچ حرفی بابت این جریان به من نزد فقط گفت حواست باشد نوار بهداشتی‌ات را بابا یا داداش‌ها نبینند، زشت است و این در حالی بود که من و برادر کوچک‌ترم که فقط اختلاف سنی یک ساله داشتیم بینمان هیچ رازی نبود و یکبار که سر چمدانم بودم پشت سرم ظاهر شد و من هول کردم که بسته نوار بهداشتی را نبیند و از او مخفی کردم و او شروع کرد به پرسیدن و من از او فرار کردم و یک‌جورهایی شبیه بازی قایم باشک شد، پایان‌بندی آن خاطره از ذهنم پاک شده است فقط می‌دانم که هر طور بود راز شرم‌آور زنانه را حفظ کردم.

سال‌ها با پایان‌بندی خون‌آلودش سپری می‌شدند و من بیشتر و بیشتر از این فرایند جسمی اذیت می‌شدم و کمبود آهن شدید گرفته بودم ولی مثلاً به پدرم گفته نمی‌شد که دلیل این همه ضعفم چیست. در دبیرستان دوستی داشتیم که پدرش پزشک

تابستان کلاس پنجم دبستان بودم. خواهرم که چهار سال از من بزرگ‌تر بود رازگونه حرفی را به من زد که سرشار از پرسش بود، هیچ چیز دیگری در مورد این فرایند نمی‌دانستم. وقتی دوران راهنمایی شروع شد حرف رازگونه‌ای بین همکلاسانم پیچ می‌شد، همه بچه‌ها در مورد اتفاق عجیبی سخن می‌گفتند که قرار بود در بدن هر کدام از ماها رخ دهد، ولی زشت بود که در مورد آن صحبت کنیم و نشانه‌هایش، شرم داشت، حتی روزی یک پوشک بچه که استفاده هم نشده بود در کلاس افتاده بود و همه به همکلاسی‌ای اشاره می‌کردند که احتمالاً او استفاده کرده است و واژه‌های عجیبی مثل رگل، عادت، قاعدگی و عادت ماهانه را به کار می‌بردند. می‌ترسیدم که این هیولای عجیب کی به سراغ من خواهد آمد، حتی یادم است که یک روز خواهرم بی‌حال کنار بخاری نشسته بود و پهلویش را گرفته بود، ولی با مادرم لبخندی را رد و بدل کرد که نشان می‌داد این اتفاق او را به مادرم نزدیک‌تر کرده است.

پرسش ذهنی ادامه داشت تا جایی که در مورد تنم از رساله‌های پنهان شده در خانه (به دلیل زیاد پرداخته شدن به مسائل جنسی در آن‌ها، پدرم مخفی‌شان کرده بود) و کتاب‌های تاریخی مثل سرگذشت نادرشاه یا مجموعه داستان‌های تخیلی افسانه‌ای، کمک می‌گرفتم ولی این کتاب‌ها هم کمکی نکردند و سردرگمی‌ام را زیادتر



علم الهدی و فاطمی موتوری

وب نگار

تلخیصی از نوشته فرزانه روستایی مندرج در وب سایت های مختلف

فاطمی موتوری یا فاطمی قاتی یک شوخی، طنز، کنایه یا اهانت به امام جمعه خشن مشهد نیست. او یکی از دختران بی سرپرست ایران زمین است که در مشهد علم الهدی از ۱۲ سالگی و از وقتی که ۳۰ کیلو بیشتر وزن نداشت خرید و فروش شده است. فاطمی موتوری یکی از یازده فرزند یک خانواده فقیر ته محله فردوسی است که از شدت بی سرپرستی و گرسنگی از خانواده جدا و کمی بعد خانه گریز شد.

او خیلی زود فهمید اگر در این دنیا به حساب نمی آید، اگر هیچ کس به خود زحمت نمی دهد تا از او بپرسد که چند روز است غذا نخورده، و اگر وقتی گرسنه است کسی جز او طنزاری و بوی یک عدد نان را که از میخ نانوائی آویزان شده را نمی فهمد، اما بدن او خریدار دارد تا از گرسنگی نمیرد. سیزده سال پیش که با یک واسطه او را دیدم از بس لاغر و ریز و بی توش و توان بود باورش سخت بود که کسی برای لذت جویی او را ببرد یا توجه کسی را جلب کند. اما خیلی زود فاطمی موتوری که هوش سرشاری داشت در بازار تن فروشی شهر پررونق مشهد علم الهدی جایی پیدا کرد و دید که بدون خانواده و فامیل هم می توان زندگی کرد، با این تفاوت که هر شب خانواده او عوض می شوند و هر کس به طریقی سعی می کند پول او را ندهد.

باهوش ترین بدن فروش شهر مشهد برای فرار از دست مأموران لباس پسرانه می پوشید تیپ پسرانه میزند و گاهها سوار موتور می شد. وقتی از دست مأموران فرار می کرد موتوری را می یافت و کوچه به کوچه گاز می داد. یکبار سه ماشین پلیس او را دنبال کردند ولی از دست نیروی انتظامی فرار کرد. خودش می گوید اگر دستگیر هم می شد مهم نبود چون مأموران معمولاً خیلی زود با او توافق می کردند. با این تفاوت که این بار از پول خبری نبود ولی در عوض او را بازداشتگاه نمی فرستادند.

شهین بی پناه

شهین نیز کپی برابر اصل فاطمی موتوری است. حداقل یکی از نام های او شهین است و داستانی مشابه فاطمی دارد. دنیای شهین از وقتی رنگ متفاوت پیدا کرد که پدر معتاد دو خواهر و برادرش را رها کرد. مدتی بعد مادر شهین هم که توانایی سیر کردن شکم چهار بچه را نداشت با مردی فرار کرد و چهار بچه که بزرگ ترین آن ها شهین دوازده ساله بود در خانه ای که حتی تکه نانی در آن نبود تنها ماندند.

شهین فلاکت زده وصل شدن دنیای کودکی اش با کاندوم و مواد مخدر را از روزی به یاد می آورد که برای فرار از جیب خواهرها و برادر کوچک تر خود که از گرسنگی طاقت از دست داده بودند از خانه بیرون زد. مرد همسایه او را یافت به او تجاوز کرد پولی به او داد و شهین راه سیر کردن شکم چند بچه گرسنه را یاد گرفت.

شهین نیز مانند فاطمی در همه عمر غذای کافی نخورده بود و بسیار لاغر و نحیف و ریزنقش بود و هوش و ذکاوت فاطمی موتوری را هم نداشت.

در کم را از اشعار شاعری همچون فروغ فرخزاد که بی شک زبانی زنانه دارد افزایش داد. بخشی از شعری که می گوید:

دست هایم را در باغچه می کارم

سبز خواهم شد

می دانم

می دانم.

برای من دستورالعمل پیوستن به طبیعت و تحول در اندیشه بود. از آن پس عکاسی ام از طبیعت به طرز چشم گیری افزایش یافت. همان سال ها در مقاله ای که دیدگاه های یونگ نسبت به هنر و هنرمندان را توصیف می کرد خواندم، که به نظر یونگ هر انسان شامل وجوه زنانه و مردانه است و هنرمندان وجوه زنانه قوی تری دارند که سبب آفرینش و زایش هنری در آن ها می شود و این ها برای من همگی مفهوم افزایش اهمیت فرایند ماهانه در تنم را داشت. مشاهده جالبی که در سال ۸۶ داشتم دیدن زنی نقاش بود که اصالتاً کالیفرنایی بود ولی همسرش یک زرتشتی ایرانی بود و سال ها در ایران زندگی کرده بودند و بعد به کالیفرنیا رفته بودند. این زن که شصت سال داشت در آن سال در ایران نمایشگاهی از آثارش گذاشته بود. وقتی داشت برایم از شیوه نقاشی کردنش می گفت با هیجان تعریف کرد با اینکه سال ها است دیگر عادت ماهانه نمی شود هر وقت که می خواهد تابلویی بکشد مقداری خونریزی دارد.

در این سال ها مطالعاتم در خصوص زنان و جنبش های فمینیستی من را به این نتیجه رساند که اتفاق وجودی زنان بسیار فرآیندی عظیم است و جامعه مردسالار به علت عدم آگاهی از چگونگی این فرآیند و به دلیل عدم کارکرد جنسی زنان در این بازه زمانی، در بعضی از فرهنگ ها به طور کلی آن ها را از زندگی اجتماعی حذف می کنند و اعلام این اتفاق در جوامع سنتی قبیح است. چرا که جامعه مردسالار، تمام اتفاق های مربوط به تن را حقیر و شرم آور می داند تا جایی که بسیاری از شاعران و فیلسوفان در قرون گذشته ارتباط با زنان را نشانه ضعف می دانستند.

فصل الخطاب این پرسش ها و چراها و چگونگی ها، چند ماه پیش با کتاب «زنان دستان و جنون ماهانه» از شهلا زرلکی بود. کتابی از نویسنده و پژوهشگری جوان که به بررسی نگاه تاریخی نسبت به پدیده عادت ماهانه در زنان پرداخته است و تمام نگاه های اسطوره ای و دینی و جامعه شناسی را از نظر گذرانده و در کتاب منعکس کرده است. زرلکی خودش می گوید چند انتشارات نه تنها نپذیرفتند این کتاب را چاپ کنند که برایشان عجیب بود چرا من به چنین تحقیق مبسوطی در این زمینه دست زده ام. ولی زرلکی از دل متون پهلوی واژه دستان را برای این اتفاق ماهانه استخراج کرده است و معتقد است تمام افراد اجتماع می بایست نسبت به این اتفاق آگاه باشند. واژه جنون ماهانه نیز کنایه ای است برای لفظ لعنت ماهانه که در تاریخ برای زنانی که عادت ماهانه می شدند به کار برده می شده است. §

ادامه از مقاله «اعتراض یا ..»

است، سکینه الماسی با بی‌عدالتی مشکل ندارد، چیزی که باعث شده است تا صدای فریاد او بعد از سی و چند سال بلند شوند، سهم از ته‌دیگ انقلاب است. اگر بی‌عدالتی در ایران منافع این اقشار را تأمین کند، آن‌ها با ساختار مشکلی نخواهند داشت. همین افراد اگر قدرت را به دست بگیرند، بی‌عدالتی از ید قدرت آن‌ها بازتولید می‌شود. آن‌ها با کلیت ستم مسئله‌ای ندارند. نمونه‌های این سخنرانی‌ها که افراد خسته از این ساختار را به وجد می‌آورد، تنها اقداماتی است که دعوای جناحی در درون نظام را توجیه می‌کند و منافع مردم را تأمین نخواهد کرد.

چرا مخاطبین عدالت در این نظام باید در جنگ‌ها و عرصه‌هایی که به نفع حاکمیت است، شرکت داشته و ارادت خود را به نظام ثابت کرده باشند؟ خیل عظیم تهیدستان از جمله مهاجران افغان که جزو مدافعین حرم معرفی می‌شوند نیز پیامد همین نگرش هستند. چرا تهدید معترضین به بی‌عدالتی باید به عدم حضور در انتخابات تقلیل یابد؟ انتخاباتی که با پرداخت پول و تبلیغات گسترده، رأی‌دهندگان را بسیج می‌کند، چه تناسبی با اعتراض به ساختار خواهد داشت؟ چرا گرسنگی اقشار زحمت‌کش به پای سودجویی افراد نوشته می‌شود. در صورتی که شکاف طبقاتی محصول ساختار اقتصادی سرمایه‌داری است و نبود افراد سودجو و سرمایه‌داران بزرگ در این ساختار تنها یک فانتزی است. معلم، کارگر و سایر ستمدیدگان در حاکمیت جمهوری اسلامی تفاوتی در تحمل ستم و بهره‌کشی ندارند. سخنگوی واقعی اعتراضات معلمان، فریاد خود را برای بالا رفتن حداقل دستمزد معلمان بالا نمی‌برد. فریاد اعتراض معلمان، فریاد اعتراض به آموزش کالایی، اعتراض به رواج خرافه، اعتراض به از میان بردن علم‌آموزی و اعتراض به کلیت ساختاری است که تباهی بشر را رقم زده است. برخلاف گفته سکینه الماسی، معلمی شغل انبیاء نیست. چرا که انبیاء تنها جهل و خرافه را به مردم تحمیل می‌کردند. معلم همانطور که از ریشه کلمه‌اش مشخص است، کسی است که علم و دانش را به دیگران آموزش می‌دهد. معلم الگو برای ما مطهری‌ها و شریعتی‌ها نیستند. الگوی ما صمد بهرنگی‌ها هستند که راه و روش و فلسفه زندگی را بر مبنای واقعیات علمی و عدالت انسانی به دیگران تعلیم می‌دادند.

رهایی از ستم و برقراری عدالت تنها در گرو لغو نظام مبتنی بر بهره‌کشی و ستم بر انسان‌ها یعنی نظام سرمایه‌داری است که از طریق انقلاب علیه تمامی ریشه‌های آن ممکن است. §

در روزهایی که فاطمی از هر مشتری ۱۷ هزار تومان پول می‌گرفت شهین هم‌ردیف ارزان‌ترین بدن فروش‌های مشهد کار را شروع کرد که به آن‌ها توالتی می‌گویند. مشتریان امثال شهین سربازهای بی‌پول بودند که او را به توالت پارک‌های مشهد می‌بردند برای دو هزار تومان.

اما شهین از یکجایی به کتاب‌های دکتر علی شریعتی دسترسی یافته و تعدادی از آن‌ها را خوانده بود. بخش‌هایی از کتاب هبوط شریعتی را از بر می‌خواند، شعر می‌فهمید، سهراب سپهری می‌شناخت، ولی کم‌کم گرگ خیابان‌هایی شد که یا رهگذران می‌خواستند او را بدرند یا زوار. در زندان وقتی گپ و گفت زنان زندانی داغ می‌شد و ریشه خنده زن‌ها از در و دیوار و میله‌های بند بالا می‌رفت مجلس گردان بند شهین بود. شهرت او به این بود که به شوخی و جدی اندام تناسلی همه افسران نیروی انتظامی مشهد و اکثر بازپرس‌ها و مأموران دادگستری و همه نگهبان‌های زندان مشهد را می‌شناخت و به یاد داشت. علت این بود که او نیز مانند فاطمی بارها بازداشت شده بود و جریمه خود را نقدی به افسران و سربازان نیروی انتظامی و دادگستری پرداخته و از رفتن به بازداشتگاه معاف شده بود. وقتی از او می‌پرسیدند مال فلان بازپرس یا افسر چقدر بود چنان با جزئیات تعریف می‌کرد که بند زنان را از خنده منفجر می‌کرد. اما همیشه در خلوت می‌گفت که صدای گریه خواهرها و برادرش که شب‌ها از گرسنگی می‌نالیدند و بی‌تابی می‌کردند هیچ‌وقت از توی سرش بیرون نمی‌رود. همه آن‌ها در بهزیستی بودند و شهین به آن‌ها سر می‌زد.

امام‌جمعه‌ای که تهدید می‌کند

وقتی سخنرانی‌ها و تهدیدهای علم‌الهدی را می‌شنویم که با خط و نشان کشیدن برای دولت، به هنرمندان اهانت می‌کند و برگزاری کنسرت را در شأن استان خراسان نمی‌بیند و مشهد را شهر تقوی و پرهیزکاری می‌خواند و معترضان را می‌خواند تا از مشهد بروند ممکن است فکر کنید علم‌الهدی ریش‌سفید شهری است که مردم آن حداقل در رفاه نسبی و آرامش اخلاقی به سر می‌برند و امام‌جمعه پاسدار چنین شهری است. اما وقتی به بازداشتگاه زنان سر می‌زنید و انبوه زنانی را می‌بینید که قریب به اتفاق برای تأمین مایحتاج روزانه خود و خانواده‌هایشان به فحشا و مواد مخدر رو آورده‌اند آنگاه سیمای علم‌الهدی از صدام حسین کریه‌تر می‌نماید. بدتر اینکه این زنان برای فروش بدن‌هایشان زندانی شده‌اند اما مردانی که این بدن‌های بدبخت را خریداری کرده‌اند مورد پیگرد قرار نمی‌گیرند.

روزنامه‌گردین چندی پیش گزارشی منتشر کرد از شهر مشهد با تیترو: زیارت، غذا، سکس و پارک آبی در شهر مقدس مشهد. گزارش‌گردین که گویی پاسخی بود به مواضع یک سال بعد علم‌الهدی، حاکی از این است که گویی شهر مشهد با نوعی سازمان‌دهی از بالا، مورد توافق قرار گرفته است تا به زوار، بخصوص زوار عراقی و شیعیان کشورهای عربی یا به عبارتی جهان اسلام، علما، سرویس و خدمات جنسی ارائه دهد. درواقع وقتی کنسرت موسیقی حرام شرعی شد برای شرعی شدن سکس و فحشا حتماً راه‌حلی پیدا می‌شود.

بعید است علم‌الهدی از آمار تن‌فروشی و فقر در استان خراسان اطلاعی نداشته باشد یا اینکه نداند در محلاتی مانند کشف رود، میدان فهمیده، بلوار طبرسی دوم چه می‌گذرد. اما هر چه هست علم‌الهدی در شرایطی برای فضاهای فرهنگی کشور خط و نشان می‌کشد که همه نهادهای رقیب دولت برای درآمدزایی به هر راهکار حلال و حرامی متوسل شده‌اند..

حال می‌توان حدس زد که چرا نمی‌خواهند پای هنرمندان و ادیبان به شهر مشهد باز شود و چرا اصرار دارند تا کنترل همه اهرم‌های اداره مشهد در دست در اختیار طیفی قرار داشته باشد که علم‌الهدی با آن‌هاست. شهری که فحشای شرعی با برنامه‌ریزی می‌رود تا به یک ستون از اقتصاد آن تبدیل شود را باید به دست همان علم‌الهدی سپرد تا اداره شود. §